

وَصَرِيفَتْ كَعَلَ اللَّهِ فَحْسَبْ

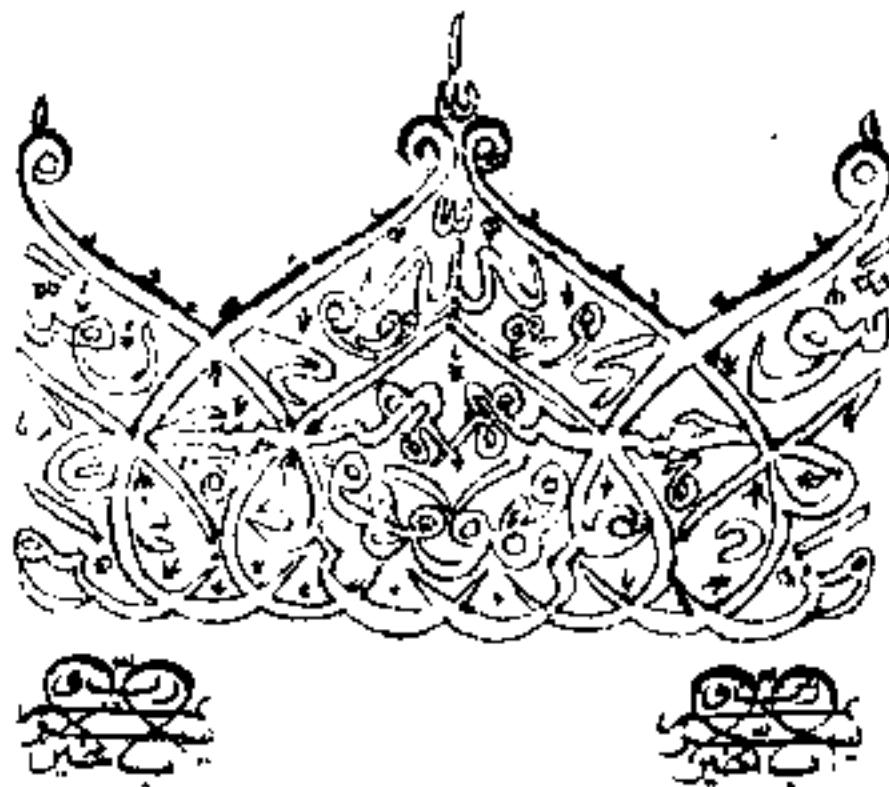
کتاب ممتنع الجواب کے ازہر فقرہ امش تاریخ بری آید و
مورخین را دل روسنگی پایا و محریر خبر و شعر موسم ب

عَبْدُ الدَّارِبِ الْجَسِيرِ

دو ماوہ تاریخ نام از نام کتاب پیدا است
در سال ۱۲۴۰ واقع اگرہ بکریہ حاجی محمد بن رحوم

طبع فاسیتے

دِرْطَبَعِيلَ تَرَكَ، حَامِ مَزَادَ حَنِينَ شَدَ



بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْعَظِیْمِ

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای فسر غیر انسوں کو کہہ اقبال ۷۱۶ وای شیفتہ آب و مکہ چاہوں
۷۱۷ پر اشنا نہیا ی نیز نگہ زمانہ ۷۱۸ حشم اعتماد رثہ بازنما ۷۱۹
و بیگاہ ویک اعشر وایا اولی الابصار ۷۲۰ شیر بوسون پھیا گلزار جہان
بفرما ۷۲۱ اینجا شان کلی ہاز خدا وہ اندر کہ نام اور اک ماہ فنا ۷۲۲ اگر و کہ
نگہ بقا حلقة نسا زد ۷۲۳ دسرا فراز سرستہ سو راندیشی اندو ۷۲۴ کہ
میوبہ صرز رانہ از پیش نیز نازد ۷۲۵ در آینہ زانو مکرت پکہ سخاہی مکا
ل تو چسی و اک جا بجھا بچہ کار آئی و کبھی رو ۷۲۶ بشد تو زان زیادہ تر

۰۷۱) که گو حضرت بعده فرنگیان فلک گندو می ۰۱ پاک نزد گی ترا صیران در جهان
سخن دیه ۰۱ آهوان در گو قوس درین بر امته وارند ۰۱ سشم دجیا
حلقه و امت باز ۰۱ که هر چشم طبع و آر بسید بحقر دنیا سیاه کند ۰۱
پانگاهه ہو سی برشکار زیون جهان انگند ۰۱ باور تو را بیکی که دنیا داری
دار و چیز اسکان ۰۱ که اکھر فی از راحش و بجهی پنگ ۰۱ او یک دوم
از شلتوطی نیست ۰۱ جسم علیک عدم اسباب است مثل داشتن
زیو اند ۰۱ و آسودی بازدازه نیوون و نیاست پی گم کروه اند ۰۱
آبادی و رپوه و میرا نیست ۰۱ دختر بیها و رباطه آبار اینه ۰۱
با پکه ہو سی و ہو ادنیوی ہو روشن شد شد ۰۱ و پی یانلی برسنگ
برنی ۰۱ اقصد که از زبان مردم و پیک من بین رسید او اسازم ۰۱
که دنیای دنی را بدلت شروع نیه ۰۱ او دنیا یی توف ترا کشاید ۰۱
فولر سخاوت نواب علایا الدوله رفوار خان بجا و تیر چنگ و مشکل طبله

پون طایر خان ایک صاحب صورتیه او ریسہ و نیکاله و بیمار ۰۱ اجناب
ہمایون فدوه امراء الاجاه شجاع الدوله اسد حنگ ۰۱ بسنه زاره
صد و پنجاه و پیک سبو ارم پر و از بنود ۰۱ خلفه الصدقی آن نما چو

کامیاب مکنے ॥ نواب ہمایون علاد الدوز حیدر بہن نفیری کا عالی جناب
 ۰ کے ॥ قائم مقام پر مالک گردید ۰ کے ॥ بکال رخایا مانند پر سلوک
 می فسرو ۰ کے ॥ دباؤ کران وال والہ براور نہ زندگانی می نمود ۰ کے ॥
 کہ مہاجنگ بیک ناکاہ با خوج ابودین چنگار و کار ۰ کے ॥ وجون در مرات
 اگھا ہی نواب ہمایون جسم جاہ ۰ کے ॥ صورت این حال جلوی فرسود ۰ کے ॥
 بسان جوہر رنگ دشید ۰ کے ॥ انجامی احمد کہ علام کعبہ در کاہ این تپڑا
 ۰ کے ॥ دسود فوارش دنیا یات بود ۰ کے ॥ دپایا او پھر کی ای اعلان
 دعوت اینجا خرچ نمود ۰ کے ॥ داں مہاجنگ براور اعیانی دی بورہ
 ۰ کے ॥ مطلب ادن مہاجنگ باز جست ۰ کے ॥ عرض نمود ۰ کے ॥
 کہ از فسرو طلاق زمین بوس نواب آسمان جناب ۰ کے ॥ اکہ وی
 حرما ازان محروم است ۰ کے ॥ بی طلب احترام بذاین آستان گردید
 ۰ کے ॥ سو گند بمحف خود ۰ کے ॥ کہ اگر امر شود این خود بزددا
 در جریدہ دیر اعلاز است آردو ۰ کے ॥ دچنان بعنوان افسون ساز
 در گک آمیزی ذر آمد ۰ کے ॥ کہ اجازتے از جناب پاک چور جنگ کشید
 ۰ کے ॥ بر گیر عنان سنت نموده باذ پس نمید ۰ کے ॥ تماں کہ بہادر

رسیده می ۱۱ چند رنج دارم با و بعد رفتن حاجی می ۱۱ صلاح استقال
ادای اقبال دین می ۱۱ حکم باستخدا و پوچ و پوشش دارد می ۱۱
کریم جو سپاهان هند و هراتی چنان کمل براین می ۱۱ بشار زیر دربار گاه
خرزو چاه او بسیع آمدند می ۱۱ و نیاب دالانزد او پاکی سواره از طبقه و تجهیز
در شد و با او کوپیده می ۱۱ و بهوت چنانی که بوده فرموده می ۱۱ ار آن جان
جهان عنوان چاه بانگاه دلی پاکی زیبای نموده می ۱۱ پیشنهاد چون مردم خوش
واسیکه و لجواین بوده می ۱۱ از آنچه بسواری پیش بگذاری که طغیتی است و با
بندهای مینا می ۱۱ و برگون نشند که ندان مازده می ۱۱ همان داد
چنینکه از مردمان بساط چاه و طیل ای باز نموده می ۱۱ اکه مهابت
از پیغام توکست می ۱۱ ای جوانان جنود والا عاشق حسید و مصلحته می ۱۱
و باز کنیت اعداء را باطن یعنی جناب پر لرگونها باعث می ۱۱ کرنگ کران
در گرگه گیر و دارند می ۱۱ برآزد اینها ز دشمن و مارند می ۱۱ اینها کار
با خبر ای گیوں می ۱۱ ای نمایند ز اعدار و ان بخوبی می ۱۱ ای احوال ای
اجازت ای زگرد و دو می ۱۱ باعده باطل خوش بیرون باز و آنها نیم می ۱۱

دز نگ از دل او کیا دولت ابد قرین نواب والاجاه بز دایم ۱۱
 اگر امر مذکور گردید و سنا شد ۱۰ که انسان اعدا کی بیاد
 پژوهه ملاز صفحه ایام حکم نکنیم ۱۱ نام مردگی بود هنابر مصراحت ۱۲
 مردان ^{علی} احمد بحرات ۱۳ اوضاع نمود ۱۴ اکه درین بحکام که افلاک
 شعله بار ۱۵ که اوا جزای ہوئی مسجیل نبار شده ۱۶ آتش پیکار
 بلند نمودن ۱۷ که ای بسیار از تبریت ۱۸ دران حین تلاصدور ہبہ
 و حابی احمد آده ۱۹ یک عربی طویل ۲۰ که اکه دو صدر زیک فریب
 دران و برج بوده ۲۱ بخاب آن کامباپ بگزرا نید ۲۲ اخلاق
 مطلب شر آن بود ۲۳ که فرد ایستاد بوس جناب عالی آنیم ۲۴
 و از انجا که در پیچ دل نمیگشت ۲۵ که ای ناسان بکیار از پوست برآورده
 ۲۶ اشتریز یونانی را ۲۷ برسی میان آها دا گازاده کشند
 ۲۸ بخاب نواب فلک بارگاه ملک خو ۲۹ ده رشکر کونا کپ
 حشر او ۳۰ که بکیار گی خرم و احتیاط را بکیسونهدا نموده که ای ای آن
 دو پرادر براطن که پیچ اند پیشه نموده ۳۱ که ایں فعل بازگز بگروند
 آنها طوق لعن ابد گردد ۳۲ اقصه هبہ جنگ باحاس پیغمبر بکار مکے

درق عهد شکسته ۰ که ۱) پیمار گی خلم بر جریده اعیان حقوق روزه ۰ که ۱)
 و سپیده دم روز دیگر بخود هر اول جناب دالاشکوه نموده ۰ که اطرف
 میمند با همین اعیان تا بد ۰ که ۱) و بکشاد تپرو بندوق و بان ۰ که ۱)
 پاران و سنگ و صاعقه را از سحاب عالم اجل طیعه را د ۰ که ۱) و لوله
 و آشوبی عجیب بفوج عالی افداه ۰ که ۱) هول حشر و شر پدیده ۰ که ۱)
 بسیار کس که سر جالین آسایش نهاده ۰ که ۱) باول آزاد از اذی شد و ساخت
 دراز شدیده بود ۰ که ۱) برد و خاک فناه ۰ که ۱) و ماز تر شدند ۰ که ۱)
 و اکثری که نهاده بسیج او می نمودند ۰ که ۱) برسکلا عدم و خاک سپیده
 ابر افداه ۰ که ۱) و مردانه علی روی بخار شهاد ۰ که ۱) و پیغمبر دناره
 از عورت پدر شو ۰ که ۱) ازین سبک پیام اعیان استقلال از کف اراده
 خد ۰ که ۱) و از هیم کسی میستاده همه اد او گزینه پیغاید ۰ که ۱) اگر از کسی
 از خود و بیان بیان باز مرک آشام ۰ که ۱) نواب جماه بر پیش دالاشکوه
 چون پنگ کبوه پر کرد ۰ که ۱) ازان جنو و کرزیاده از سور و ملح بود
 ۰ که ۱) جز سور معدود افرید ۰ که ۱) و بجا پر ماي افواج بجزیره بیان
 نکسیں نفر میور ۰ که ۱) طبع مبارک وی نهایت ملوی گردید ۰ که ۱)

و را نحال فیلیان بزبان ارب التهاس نموده می کند ۱۰ که اگر امر و الا شود
عنان مثل باز پیپده ۱۱ نواب پیش ختاب را از طو خان پلا بر کند
سازم ۱۲ نواب والا داعیه را شفت ۱۳ دیبلی قصر حواله گردش
پیلیان فرموده می کند که فیل بر مهابت وون باطن پرده بیان ۱۴
بیچاره بر حسب حکم ختاب والا کار نماید گردید ۱۵ دندوه قدیمی میشی
میش زانده بود ۱۶ اکه از مذوق از دناد سحره بمحج جبرین مبارک
رسیده ۱۷ در حال جان اس دی بخود رس سعلی بخوبی مسوده
جلوه صور خونی که از آنجا بوسیده ۱۸ صحفه رو ہمایون را بجاند
گردانیده ۱۹ جسد مطهر آن نواب شهید وال مقام را ۲۰ می کند
از کنار ناله گرمه با گرمه کایه دناله زار ۲۱ بمرشد آماد پاکزه بنیاد
آورده و فن عنوده ۲۲ استیحان اللہ کنسی که شکوه کو در فلک
نمی چنده ۲۳ امر و در عرصه یکند و گرز من منزل گزیده ۲۴ می اوان
که بیالا والا بزرگی دی حل آسمان اطلس کوتاه بوده ۲۵ احوال زیر خاک
نیکام دراز کشیده ۲۶ بال جمل از تجلیه اینها که پس از شهادت نواب بجهاد
۲۷ در میدان با چوکان بیدار کوی نیکنامی بروند ۲۸

فقط بـهرو و برادر عزیز و والد و آنـا مسـحـوـی اینـها بـودـهـے || اـکـهـ باـکـانـ
صدـمـیـ وـولـ وـبـازـ وـیـ پـهـنـیـ وـجـبـشـ اـمـدـهـ مـهـے || وـبـیـارـ تـرـ وـکـیـ
مـهـابـتـ جـنـگـ رـسـیدـهـ مـهـے || بـیـکـانـهـایـ سـهـامـ آـبـارـ طـوـخـانـ جـلـبـجـوـشـ
درـاـورـ وـنـدـهـ مـهـے || وـحـالـ مـهـابـتـ جـنـگـ وـگـرـگـونـ شـدـهـ مـهـے || آـنـ طـالـعـ
اوـجـونـ درـکـھـالـ قـوـتـ بـوـهـ مـهـے || آـنـ یـلـانـ یـکـیـ بـقـنـگـ جـاـنـگـزـایـ اـزـنـ
وـرـآـمـدـهـ مـهـے || اوـگـرـسـیـدـ وـالـاـپـیـکـاـهـ محـرـشـرـفـ الـرـبـ بـوـرـهـ مـهـے || اـکـهـ باـوـهـ
پـاـتـرـوـهـ کـسـ رـفـقـاـیـکـوـلـ اـزـ پـسـ فـخـجـ اـعـدـاـ حـمـلـ اـوـرـدـهـ مـهـے || وـرـزانـ سـوـیـ
سـبـکـ بـیـوـنـ رـفـتـهـ مـهـے || دـگـرـسـیـدـ وـلـادـ وـمـهـرـ دـلـیـلـیـ بـوـهـ مـهـے ||
کـهـ بـطـرـزـ آـقـتـابـ کـهـ بـرـحـجـمـ نـجـومـ بـزـنـدـهـ مـهـے || اـیـکـ تـنـهـ بـرـقـلـبـ صـوـرـکـهـ زـرـدـهـ
مـهـے || وـبـیـکـ مرـدـ آـنـرـاـ اـزـ پـاـ کـهـ اـنـکـنـدـهـ مـهـے || بـهـنـضـبـتـ هـبـاـوتـ
برـسـیدـ مـهـے || وـرـسـنـهـزـارـ وـصـدـ وـپـچـاـهـ وـسـ اـینـ سـانـوـرـدـوـادـهـ مـهـے ||
لـهـاـنـ فـهـمـاـجـنـگـ نـامـ غـنـمـ اوـمـرـزـاـبـنـدـیـ بـوـهـ مـهـے || وـرـثـاـجـهـانـ آـبـادـ
وـصـفـلـیـ زـنـگـیـ فـیـ کـرـدـهـ مـهـے || پـرـشـیـانـ حـاـ اوـپـارـ اوـپـاـجـ اـزـ حـوـاسـ
مـهـبـونـ مـهـلـبـیـدـهـ مـهـے || وـبـجـنـبـ رـوـزـ سـیـاـهـ نـاـکـاـ اوـزـ لـغـلـیـلـیـ سـعـیدـ کـرـدـهـ
مـهـے || هـنـگـاـمـیـ کـهـ اـزـ سـایـهـ هـاـ پـاـیـوـ حـنـابـ پـاـکـ اـمـرـخـاـوـلـ سـهـرـبـانـ اـسـرـجـنـگـ مـهـے ||

ظالم لوری کے سعادت ہائی غور وہ ۰۷۶ ۱۱ بوسبلڈ سا پکھر فٹ سائی پی نیابہ
آن کام سپاپ ریدہ ۰۷۶ ۱۱ او گپونہ گونہ فوارش وی پای پایہ سبلند گروہ
۰۷۶ ۱۱ دہد ازان ک جعفر خان مکے ۱۱ صوبہ دار منگالہ دندر زن آن
ابوالا بائی مردی و احسان ۰۷۶ ۱۱ اثریں سچان فاصلہ جاو دا انتقال غور
۰۷۶ ۱۱ و بیگانہ از قدم جنابه اسد جنگ سر لفکب البروج سودہ ۰۷۶ ۱۱ او ی
بعو جدار چکار چکار عروج کردہ ۰۷۶ ۱۱ کاروی فی الجمل بالا گرفت ۰۷۶ ۱۱
و چون از علی اسد جنگ والا حادہ پھار محسو و پھار گردیدہ ۰۷۶ ۱۱ و مینضیبت
آن صوبہ منجشہ ۰۷۶ ۱۱ انجام کارا گئیان و امور بزرگ از و بقوع آمدہ ۰۷۶ ۱۱
واز جملہ نامود کردن چکوار آنست ۰۷۶ ۱۱ از بس دلیر پیا کہ می داشتہ از و طا
مخابله حریف بی سپر در سوم آہما بودہ ۰۷۶ ۱۱ او گیرا اصلاح خدا و جنو و تبار
گان بدینجاو ۰۷۶ ۱۱ کہ سبب دلیر رہا یا این صوبہ می گردیدہ از و ۰۷۶ ۱۱
بالجملہ چون مہابت جنگ چنانچہ بیان شد ۰۷۶ ۱۱ پایی دلیر بمنزد حکومت
صوبہ منگالہ نہیاد ۰۷۶ ۱۱ اخواج زد و کیر بجانب کنگ کشیدہ از اس تم
جنگ داما و توابہ اسد جنگ ۰۷۶ ۱۱ جنگ صفت با او کرده از سید و فلک بیلی
منزہم گردیدہ ۰۷۶ ۱۱ امہا مجنبگ سکدو پس ایزو بیمال و اہل العطا یا بجا آور وہ ۰۷۶ ۱۱

صولتچنگ دلخواهی احمد مزبور را ۰ سے ۱۱ مہینه است و اشت مید ۱۱ دعطف عمان
 بطریف صوبہ بکال بجز مود ۱۲۰۰ عزیزان احوال اولاد و نواب شجاع الدین
 هر شنبده ۰ میل ۱۱ حال جگر کو مشتمل مهابت چنگ ۳۷ میل ۱۱ پس ازین
 همه خواهد شنیده ۰ لیکه جگر در دیوان مکانات چون پاک حساب تدوه اند
 ۱۱ الفصل بعد از چند میل ۱۱ با قصر صفوی ۰ سے ۱۱ لیکه جگر اور ستر جنگ
 ارجمند بود ۰ سے ۱۱ صوبہ او ریسی بی جگد گرفت ۰ میل ۱۱ صولتچنگ از بدو میها
 فوج کے سقیفه گردید ۰ میل ۱۱ مهابت چنگ با جوشی از تیاس افزون بر اینکه
 آن بجهش نمود ۰ سے ۱۱ دیر ۱۱ میل ۱۱ مهی ایپه چون در باخت میل ۱۱ که آن طوفان
 سبک جوان بلابراد رسید ۰ سے ۱۱ راه آذارگی بسوی علک دکن سرکرد ۱۱
 صولتچنگ دلخواهی احمد مزبور را ۰ سے ۱۱ در یهی بھوف بکر اپنی نیزه ۱۱
 دو نوک خود را پا او بیل جادا نمود ۰ سے ۱۱ همراز برداشت ۰ سے ۱۱ و چون سپاه
 پیاک مهابت چنگ باشناک بود ۰ سے ۱۱ مراز از صولتچنگ دل بگذشت ۰ میل ۱۱
 اشاره بقتل ای کنده ۰ سے ۱۱ دو نیزه دار و کنی ہند و اندر من آن بیل آمد
 نیزه می اندانز نمود ۰ سے ۱۱ از بیل ٹھراز بیهی قدرت احمد مہیل ۰ سے ۱۱ اتیرا کمسن
 میرزا که درین سیل بود نیزی دید ۰ سے ۱۱ اگر نزدی بناوب صولتچنگ عایینی گرد

۰ کے ۱۱ اونی الحال و یک دا جمی از فوج عجم نایجا و کو در حی پاہنڈ ۰ کے ۱۱ بالجہلہ مہانگلہ
 بھوڑوان قبیلہ نبوده ۰ کے ۱۱ اور ان غلرو محی صقصوم را مکھ اپنیابت
 داشت ۰ کے ۱۱ دبارا در زادہ بطریف ملک سکانی پاگردید ۰ کے ۱۱ در دایرگاہ
 سپسند پورا فارازہ آمد پہا سکر ۰ کے ۱۱ باقی از مرثیہ ہیجا طلب عالم آزاد ۰ کے ۱۱ او نبی
 کلان از دکنیان بر ق سوار نیزه دار ۰ کے ۱۱ باخواہ مردم فوج او در افسادہ ۰ کے ۱۱
 ہول حشود لشڑ پیدا مدد ۰ کے ۱۱ در بردوان جیزو دکنیان نبود اگر دید ۰ کے ۱۱
 محاصرہ دایرہ سپاہان او چون مرکز نبود ۰ کے ۱۱ اہل اردو کے او جہلہ نقطہ
 در افغانستان حمی گفتہ د میرا وز جان بیجا رگان ۰ کے ۱۱ بنا کامنہ
 و اتفاقاں ہبردا نبود ۰ کے ۱۱ پاچھوڑ رکاب آہنگ کشہ آور د ۰ کے ۱۱ صیڑیجہ
 کر از توکران مجددہ درگاہ علار الدولہ پور ۰ کے ۱۱ او با مہابت جنگ بدھمان سبز رو
 ۰ کے ۱۱ درین ہلکام کہ طوفان زد کیر حوشان نبود ۰ کے ۱۱ پاچھہ بیڑا لغرض
 کمال برده ۰ کے ۱۱ با موز دمان صتوح بیقوہ و تلیان گردید ۰ کے ۱۱ چین
 دکنیان از ہر چھار سو قصدے کر دید ۰ کے ۱۱ بانگ ترک کے ان اپیان مرآمکش
 من فلانیم ۰ کے ۱۱ باید قدر من نہیں کہ بکار شجاعی آئیم ۰ کے ۱۱ بالجہلہ اپنی سر
 را پا سکر سپاہند ۰ کے ۱۱ اچھا سکر باعڑا زو کرام او چنانچہ جی پاچھوڑ شید ۰ کے ۱۱

و سپهیار حرسن و بجا آورد. مکان اوضاعی نگاره امیدوار شد. که اینچنان فساد
 دکنیان در هنگال است. بسبکه هر من گردید. مکان از پنهانی راه بعد را ز آیم و از
 صهابه جنگ بگویم. مکان ادی باهیات مجموعی که از برداشتن کوچ کرده بود. مکان
 نارسیدن بحد کثیروه مکان اکه برکنار جوی بیهای گیر خی. مکان ادومنزلی هر چیز
 هست. مکان با وجود عدم قویت و قوت باندوز مکان ارا راه شمشیر و انسوده
 مکان اباکمال خرم و احتیاط قطعه هنرها بسکرده مکان ادریسی جنود حاشیه
 وی را محال و مزد پیدا آمد. مکان ازان رسانید آب شنیده بادل صیر شد. مکان
 به سکر نیزت بر جریب باشود. مکان اکه سوچی از بحر پکنار همیشی غوچی لازم
 طوفان نہیں. مکان ادربلده مرشد آباد مجموعه بند و برد. مکان امیر با جنود
 دکنیها سیاه دل شنگر بلندی زده بجا اسپیده و مکان بکل زین سوا داین شمشیر آمد
 مکان اجنود بیداد پرده او در همین سرمهی زدن گردیده. مکان اسپیده مال که دهم
 و سنتی گردیده. مکان اور جویی جلت سپهیه مکان اگرده انبوی از مفسدان نیز
 خوده مکان اکه بدمان امید برداشتند. مکان نواب صهابت جنگ
 همازور بغاصله دوپاس مکان اصفوف سپاه دشمن شکانان مکان
 در بلده و پیش مرشد آباد رسید. مکان دکنیان بد سکال از خود در جمود هنگال

۰۷۱ اونی الحال و یک دا جمی از فوج علم عالیجاہ کو درہ پی پا بند ۰۷۱ بالجولہ مہاجہنگ
 بھر بروان قیوم قیام نموده ۰۷۱ اور ان غلوت بھو معصوم را مکے الہیات
 داشت ۰۷۱ دا بارہ اور زادہ بطرف ملک بنگالہ بازگردید ۰۷۱ در دایرہ گاہ
 سپسند پور آوازہ آور آمد پہا سکر ۰۷۱ باعوٹ از مرثیہ نیما طلب جالم آزاده مکے اداویہ
 کلان از دکنیان بر ق سوار نزیہ دار مکے ۱۱ باخواہ مردم فوج او در افزاذه ۰۷۱
 خل حشود شر پور آمد ۰۷۱ در بروان جمود دکنیان نمود اگر در دین ۰۷۱
 محاصرہ دا پرہ سپا مان او جوں حرکز نمودن ۰۷۱ اہل اردو کو او بیکی قحط
 در افزاذه الیخ نان جمی گفتند و سپر اور جان بچارگان ۰۷۱ بنا کامنہ
 وال تعالیٰ ہمرا نموده ۰۷۱ پا چہد در کاب آہنگ کشہ آور دمکے ۱۱ جیز پیجہ
 کہ از دکران عمدہ در گاہ علار العولہ پو ۰۷۱ او با مہابت جنگ بیکان بر ۰۷۱
 ۰۷۱ درین ہنگام کہ طو خان زد و کیر چوشنان نبود ۰۷۱ اپرہ میرزا لغرض
 کابل برده ۰۷۱ ابا سوزو نان صستوجہ بقیوہ دیبلیان گردید ۰۷۱ چین
 دکنیان از بچھار سو قصد کروند ۰۷۱ ۱۱ بانک زد کہ اان اہمیان مرائکش
 من خل نیم ۰۷۱ باید قدر من دنیپر کہ بچار شہامی آئیم ۰۷۱ ۱۱ الجولہ ایسا سمجھ
 رائیا سکر سیاغند ۰۷۱ ایا بھا سکر پائزاز و اکرام او چنانچہ جی ایک کوشید ۰۷۱

و سپاه حرمت دیگر آورد.^۰ ملکه اسید وارشد^۰ که امیرکار فشار
 دکنیان و دیگران را بسیار خوب من گردید.^۰ از پنهانی راه بدر کاز آیم دار
 صها بچگه بجایم.^۰ ادیب باهیات بجهنم عیی که از برداشتن کوچ کرده بود.^۰
 نارسیدن بحد کثروه می باشد.^۰ که برکنار جوی پیاگر تختی می باشد.^۰
 هست.^۰ با وجود عدم قوت و قوت پادشاه ملکه اسید شیر وانه و ده
 با کمال خرم و احتیاط قطعه مزدید میکرد.^۰ درینجا جنود جان ببسیاره
 دی را محال دم زد پدید آمد.^۰ اولان ریگه ایشان بعد مادر میر شد.^۰
 بچه سکرندت ببر جریب پا نمود.^۰ اکله صوحی از برج پندر سهیت فوجی را کشیده
 طوفان نهیب می باشد.^۰ در بلده مرشد آباد محمد دنباد ببرد.^۰ امیر با جنود
 دکنیان سیاه دل شنگیر پنهانی زده.^۰ به اسیده دم بکل زین سوا داین هر آدم
 ملکه اسید بیدار شد او در همراه همراهی زده.^۰ اگر ده انبوی از سفدان نیز
 نموده.^۰ املکه بدان اسید برد.^۰ نواب صهابت جنگ
 یا فرقه بقا صدر دو باس می باشد.^۰ صفوون سیاه دشمن شکانان می باشند.^۰
 در بلده دلخیس مرشد کماور سید.^۰ اولان دکنیان بدیگان از خود و صور بگل

پیر را زده مکانی حوالی پلاون عذر نهاده باز تکمیل شد و مکانی خاصیم
 مکانی بدن فرستاده بینکاره عدو منور نموده باز صنیان باز اضافه شد
 مکانی آنکه هر کمال قدره زیان بسیان آمد و مکانی اوضاع جانین از تکال و جمال
 مکانی اندیشه و نوایی و گنجان مسکرها سکر گردیده باز از دشمنی و سیمی که میتواند
 بکی از عیب داشته بازگرداند و مکانی اینجا از پا بهم باک بیدران و مکانی اوز
 سرمه میین میتواند بوده باز اکه فرج مهابت چنگ کیم کمی کشوده باز از زیک
 باشند که آن صید کمیزند و قیصر آبرده باز ای ای بحیله کرد و اشت جان برپو
 برده باز ای بسیج چنگل را فرار نموده باز اوانین چنگل سرمه کرد و بین
 کشیده باز ای ای بسیج بکشیده باز روان شد و مکانی محمد معصوم که در پیغمبر
 مهابت چنگی بزرگ داشتی آمد و مکانی از تزدیک پرگزه جاچبور عدو چاره داشتیان گردید
 مکانی از داد و جاده پیاله شهادت نوشیده باز اینجا سکر ای ای فرج بینکاره
 خدا آمده ناپدید شد و مکانی چنانچه پیچ کی از زنگان چیزی داشتی داد
 و مکانی امہابت چنگ دوچی بیله کنگ مازده باز ای ای عذان نهیم بطری شد کباره
 پانز پیغمبری باز ای ای داران ولایت محمد علی بنی را و مکانی ای ای ای ای
 منزه سپاه و نفس را نموده بوده باز ای ای

برازد مه ۱۱ و بهاسکر از طرف جنگلها با خود و ترار مه ۱۱ بسان سبل نمودند
 پنځاره درآمدند مه ۱۱ و سفاران اینحال بالا هستم حکم مطلع باشد مه ۱۱
 عالم عالم سواران جنگجو و وان در رکاب مه ۱۱ از پی اعاده و یاری و
 نواب همایش چنگ برپید مه ۱۱ رکهو و بالا جی از امر احمده راجه والا اقبال سایه
 مه ۱۱ او بالا جی از جانب والا جاه جهانی نزد فیض بخواهی معاشرت مه ۱۱
 این برهه دو ما دری با هجوم پیشگان آهو سوار بیان آمدند مه ۱۱ او رکهو و دیوان
 ویرا با آن هر خود پیش امکنند مه ۱۱ آن تقدیر و کن بر ساند مه ۱۱ سال و بگز
 بهاسکر با عالم افواج قدم و خدیدند مه ۱۱ هم بر قرار پیشین آمده مه ۱۱
 بکی از سران خود را مه ۱۱ اکه ابلی بهای چنگ و تبر علی قراول زبان زد و صرف بود
 مه ۱۱ بانامه و پایم بسکب جلال همایش چنگ روان نمودند مه ۱۱ جانب همایش چنگ
 با او گرم چو شید مه ۱۱ از بس نفس و سافح و همیو لانا بودند مه ۱۱ هر دو هم
 که از طائمه بخار وی کردند مه ۱۱ زاید از اینچه عاقلو و در گرفتند مه ۱۱ پا شدم
 در همایش چنان ساده و میز پا چنین پر کلدند مه ۱۱ ای بوده ویر عجیب که دین
 واشتند مه ۱۱ در محیی همایش چنگ از دی برپیدند مه ۱۱ ای امام و عالم طبع
 بدینها بچه زنگستند مه ۱۱ عرض نمودند مه ۱۱ باز چند شرخ وان مه ۱۱ ای قشم

ریزان بُو بُز مرود مَه ۱۱ باشد که ما شماران ز دو بگام دل سمل مصل کنیم ۲۷
 و بی ازان گلخان بگفتہ بجا برگ نجید ۲۸ او بجزان وعده که ما گون که بچه
 خون ازان می آمد ۲۹ از مها تینگ و منسوان او گشته ده ۳۰ ۱۱ بلکه
 صاف صاف بان بو الیج می گفتد ۳۱ اکه اکنون استقامه کیشیم ۳۲
 و ما شمارا بعد عادل کیشیم ۳۳ از بس ساره بو چهرا جد را یقینم فریل داشته
 خردنه قاه قاه آمد ۳۴ ۱۱ القصر فواب مها تینگ بجهد و پیمان سوکدایان
 ۳۵ ۱۱ او را صطیحین و دلجمع گردانیده روان نمود ۳۶ اکه پیاسکرو پیارکان
 آنچه اورا آورد ۳۷ ۱۱ ایا یک تن از سران که سکا هیانی پیچاه مازد ۳۸
 چون آن شکار فربه و اکنون دنساد مَه ۱۱ بُز سر فیضیله آمد ۳۹
 بیکبار درق چیان برگردانیده ۴۰ ۱۱ اورا با علی قراول و دیگر کسان که آمده
 ۴۱ ابصیر عدم فرستاد ۴۲ اماهیم سال فراصیه و پیچاه و هنهم بود ۴۳
 ۴۴ این تعیینه از همان خانه عدم بوجو آمد ۴۵ ۱۱ بعد حیند ماه مصطفی خان ۴۶
 ۴۶ از چهار خاران بزرگ مها تینگ بود ۴۷ ۱۱ دو آزاده هزار سوار یکدل فرقه و
 او بوده اند مَه ۱۱ بسبیه از و کربلی چیز بود چهل خلاف و عنادز رو ۴۸ ۱۱ او بعثت
 اینکه اول صوبه بهار گبر و بجهنی آمد ۴۹ ۱۱ چون در بدره بمنزه پرده پیش زرید ۵۰

با همیت جنگ طرح محاربه و جبال افکنده بـ ۱۱ بخوبی قول سکونه جمیعت جهاد فوج
 دی از هم کسب نماید بـ ۱۲ همیت جنگ از بین بر حکمرانی دل از جان کند و بـ ۱۳ همیت
 تزویج دو صد کس از سوار و پیادگان بـ ۱۴ که خالی و پایی هست خاکم نموده بخوبی
 خلد آورد بـ ۱۵ و جنگان کو شنید که روز فوجها اعداً گردانیده بـ ۱۶ از زین دنیان
 و از خلکه و ملکه آفرینشها شنید بـ ۱۷ اخان سوی ایله در مقابل بـ ۱۸ موچهار است
 کرد بـ ۱۹ و جندر دز بایو پها جنگ و جبل نموده بـ ۲۰ جنگ صفر زد و بـ ۲۱ ترقی خان
 بـ ۲۲ بـ ۲۳ همیشگی ایلکار برده بـ ۲۴ ایلام ازین پیشتر نمیشود بـ ۲۵ او گلزار ایضاً
 جنگ نماز بـ ۲۶ و از عرصه جنگ پیشتر نموده بـ ۲۷ ایلخان بجهه جلیلیه نیاز فوت
 بـ ۲۸ ایلپس از جندها به با فوج گران نمازه نموده بـ ۲۹ همیدان رزم نواب همیت جنگ
 بـ ۳۰ بـ ۳۱ و کیفر کفران و جزاً اعمال کشیده بـ ۳۲ هم و درین سال که بـ ۳۳
 در آمد بـ ۳۴ اول حکم کشادن بـ ۳۵ و بـ ۳۶ نموده بـ ۳۷ پس از گرفتن آن خصاره بـ ۳۸
 عذاب جنگ بـ ۳۹ درآمد و بـ ۴۰ از راه نامسته بـ ۴۱ جبال و بـ ۴۲ بـ ۴۳
 در جانب سوی بـ ۴۴ کشیده بـ ۴۵ از تزویج سکونه گیر سر برآورد و بـ ۴۶ ابراق قصبه
 و لـ ۴۷ گیارا صادره نموده بـ ۴۸ و دمکش از طایفه سنجی که مانند آیوان حرم نهاده
 خون اینها هم بـ ۴۹ و میم دین لوح حلم بـ ۵۰ ایا تو ناسیبی از هم گزینند و بـ ۵۱ ایوان

روی برضع او آورد و می‌کهون فعل بازگون زده از اقطاع گردیده بسته از
 که چندین آنچون آن آهنین دل قصبه جانفرا او و نگر سید. می‌آمده خارج شد
 که احمد را پایان او نمی‌داند این بزرگ حسب نوب علمی حصار گردید و می‌آورد
 لذت سباط او بودند که نفس داموس نخواسته ای که هوازان حدود قدم فرب
 هش نهاده. می‌آمده کوچک پیوه تزویک بکوه مکری که به رفت. می‌آمد
 که دی سرچنگ غدارد. می‌آمد اما از اینجا بکیبار گی عذر پارگی غرم کردند و می‌آمد
 کوچک نزدیک محظوظ پورانند بلایا گهار سید. می‌آمد همانچنگ را بزمان متول او
 بپیره گاه. می‌آمد اکه هنوز با فوجها سواره بود دریافت. می‌آمد صحنه جنگی عظیم
 می‌آمد تلاطم گردید و آمد. می‌آمد این تغییی. می‌آمد اما گاه از کل کهود پستان میرفند
 دوی ازان صد هزار که زنگی از هوشی می‌شود. می‌آمد لاعاج جنگ را طرح
 دو کرد و پس هنال نمود. می‌آمد فواب صریح اندیجه از انساد رسیل برداشت شد
 می‌آمد بصلاح را میز غرم میز نخوده. می‌آمد بمنابه کناره سون روانه گردید
 می‌آمد و کنینه از اطراف و جوانب موکب او پیوسته می‌آمدند. می‌آمد خابویافته
 ناگاهه زد و برگم می‌خوردند. می‌آمد ازان قصبه بچو سید. می‌آمد اینحال که هر
 مکاره را کردند. می‌آمد جنزو قصر و بیدا و بگلزارین قصبه بهار آوردند. می‌آمد

آبادانی آن بخزان مبدل نموده ۱۱ مهاباچنگ جانبی بخکال مسازی میباشد ۱۱
 چون با فوج فرود که صلح تبدیل با پسر و صول نموده ۱۱ از کبوتر نایابان گشت ۱۱
 با عادان رفت و دوم فواب مهاباچنگ والا پاگاه اران جاگاه کو چبره ۱۱ به اینکار
 رهود خبر نموده اواپیاد در پردی عزیز شب ۱۱ بهوس انگشتبخون نزد نموده ۱۱
 با جزو دانوبه تابخاکه که یور فرموده ۱۱ اما افواج ویرا برخاوه خرم و سپهانیه ۱۱
 و این رفتند او بجا نزد نموده ۱۱ بالجمله چون مهاباچنگ بسو او کهل گافر نزد نموده ۱۱ از کبوتر
 بخکال حینک کوچ کرد ۱۱ و بیک ناگاهه چون مرگ بجا یی نکرو تو آن رسید
 ۱۱ آتش بجا نکرد آبادی آن خوارد ۱۱ چون زمان شب میان جان بخاره
 انجاد را داد ۱۱ بطری کریث کوز مژل گزید ۱۱ سهی است جنگ ابن اکبر خا احمد
 مه ۱۱ اکم باما و مهاباچنگ غرفت اند و زیورده ۱۱ از کمال بحکمیت تحسن گزید
 از حال شهر میان پیچاره آه چه می پرسی ۱۱ چون آندر جلدی بدکنیان جلا و شان
 بو غذ نمای ۱۱ با اهل و عیال باین بلده قیام و شستند ۱۱ از عاجز بمهای پیش نمیدانند
 که چگانه ۱۱ هول خشونت پرید آمد ۱۱ افزای آمهاباچنگ کجایی از کجا یه زید
 بلند بود ۱۱ صبح سوکب کبوتری آتش نماید ۱۱ از آب بیانگیر تحریک جره کردند ۱۱
 و این خوبی از وکنیان فساد طلب شد و بجهود آمد ۱۱ از حملهای اینها نمایند بالوجرا

زده بودند. اکه همدا آمد سهای بچگ سهرام صفید. ای ای گنبد نیلی سپه سرخ پیغمبر
 چه بیان کنم که این جز خیل بودند. ای ای باشد صحابه شهراں نسیمی بود روح افراد
 و نسبت با دکنیان بر درون سکو جانگز آمد. ای ای الحاصل دکنیان جهول که در محلات
 بیش بودند. ای ای از هر چاکه این بانگ بشنیدند و اکه هر زیر پیغمبر بودند. ای ای سهای بچگ
 بسوار بد عقل ملاک کاروان می‌باشد. ای ای خبریان بلده تا به کوآن کوکه بیان حملها اعکس
 نداشت. ای ای که رسید از اعداء بسلاست رسید. ای ای دور اطراف شهر عکس نباشد. ای ای سوریان
 کردند. ای ای بصالح بچگ و مردان کام جو استحکام دادند. ای ای دخواه در ایمان
 هم که نزد گزیدند. ای ای دکنیان انسو چهار یار شیخی نزدیک نبودند. ای ای گاه بچگ
 فوجی از دیورزادان قرار ای ای عبور کردند. ای ای اراده بر دند و آیندی شورانندند. ای ای
 هر گاه سپاه بچاله سپاه محاربه و جعل ای ای عبور نمودند. ای ای دکنیان بد چهره
 ای ای بچگ پشتی کردند. ای ای چون موکان بچاله عمان نایب شدند. ای ای آنها
 نزد ای ای بچگ شدند. ای ای جنگی که کار بکرد که دشمن بقوع نمی‌آمد. ای ای چند عاه همین.
 بیان افواج دکن سپاه بچاله بودند. ای ای از قوت طالع سهای بچگ. ای ای بیرونیم
 بیکار چدر و ای ای او ای ای از سهستان علت آبلدند. ای ای میان دایره گاه دکنیان نقطه
 صفا بیان اسماون گردیدند. ای ای جماعت کتری از ای ای طبار قرگی پیغمبر بودند. ای ای هم مقارن

سبی از همایندگی از مردم مهیا نموده باز نموده، اکنون از این
 بطالع زیاده از پیغمبر اسلام ^{صلوات الله علیه و آله و سلم} مثبت شراب و خواهد بیان
 کرده اند ^{که} اما احوال خراب آن سیاه است ^{که} دیده مینماید ^{که} یهودی خرم و آنکه یهودی
 جام از خنده بکشند ^{که} نمی آید ^{که} اگر فوجی برای قصوبه بیسیل گرد و تردد کند بصوابه نمایند
^{که} دوست محمد که مائده الفی ^{که} زبان زو علیان بوده ^{که} حمروال خرم گزینند
 از بیت سید ^{که} اکنون از مسداد محاصره این دو نان سپری شده ^{که} بکتمل طاقت متعلق
 شده ^{که} اخود را از مادر عانی ^{که} از هر چهار را با امشتبه بروم آن سیاه کویند ^{که}
^{که} امها بینگند بکنم شیوه کار آنکه یهودی ^{که} ای سید پاک کاظم علی ^{که} از برآر فاخت و ایها
 نموده ^{که} ابا اثمه هر راه این دشوار چکل قوچه ^{که} اجمعیت زاید صد سور نموده ^{که}
 آن جمله مستان بجهود اشتبه کلام بر فرزیاه میشاند ^{که} اقرب به انقدر کنند و بظالم
 از زبان زدگانی آزاد نموده ^{که} دصد و دصد بکسر قید و او سفر آور فرز ^{که}
 و چون بیفلان عارشان ^{که} این دشوار کار ^{که} از جانب پیاده ران افواج
 سپاهیه کرند ^{که} اده کروه باز پیشتر بینگاه گزینند ^{که} امها بینگند سپاهی فرزند
^{که} اخود به اصحاب پاپ کار خرم نهاده ^{که} او با اذک مرقد اکن ملاش ^{که} از روز
 گریانیده بینگاه ^{که} قردو آمد ^{که} ارکه بیانی میزگشتند ^{که} این کامی و نادو

باز سخن بولمن کشاد. ۱۱ و بعد ازین همچو گایی که تقدیر نیست. ۱۲ اما اگر میر حبیب چنان نویل
 را که هوای اور پسر بوده. ۱۳ آنچه همچنان مرد و کرم داشتند. ۱۴ اسید خود را بخواهان. ۱۵
 سهم دفعه جانو و میر حبیب نیز مور شد. ۱۶ او اور ابا جهود اعدا در سید پور حبکرد روادخان
 و علیم فرد و زبیدهان در بجهاد و ملذت کردند. ۱۷ اما چون کوکه هر روز باعده از مدد
 ۱۸ اعیان غرم بطریف مرشد آباد باز پیشید. ۱۹ و با عطا را شد خان و اما و حاکم
 گم کردند اما مازد بوده. ۲۰ اما بعد و چکله برداشان پا ز خوردند. ۲۱ ابا و مرافقت فرمود
 ۲۲ ادکنیان نیز بدنبال او در لوزا برداشان برسیدند. ۲۳ اور او استطمامه رسید
 ۲۴ سال زیل و صد و سیست. ۲۵ محیط جنگی عظیم. ۲۶ اقدام طهمگیر دارندند. ۲۷
 دکنیان بخلاف قاعده سپا و دکن. ۲۸ آنقدر اینجا به فیشر و د. ۲۹ دست مردم
 بکشادند. ۳۰ ابران شمشیر زدنها. ۳۱ آنادان رخت واه عاه گویودند. ۳۲ از اینجا که
 جلو شدهم پروردند بر فربارند. ۳۳ اعقابت حال بنا که من هم گردیدند. ۳۴ این
 منصوره قلعه نموده. ۳۵ ادکنیان بجهرا فوج فوج از نیا در آمدند. ۳۶ ازین نوبت
 صهابه همکردند و گذاز سپاس حق یگانه ادای نمودند. ۳۷ چون از شمشیر بجهرا که چنان نهاد
 از رشته دستدم و رفتند. ۳۸ ادرین ولایکر ولایت بگذارند از دخوه پمپیدند و دکنیان
 پژوه پاک بودند. ۳۹ اعلم بتوکری آن پاصل کشیدند. ۴۰ او میر پیشکر که طبع

آن پیدا و بخوبی درسته می‌باشد و یکی از بحث‌های زیب است که جگد روان گردیده است
 از مجموع پرینت شده است که با کوک سیاه خود یعنی بچشم داشته باشند. می‌دانند که اگر من قدر
 بسیار کم نباشد می‌توانم از اعلام فرمایم که اول از جایز است جانو و خاپ میر خوبی که پر زیب
 می‌باشد. اما اگر آب میان از حکم و جو و معاشر چاره نداشته باشد می‌بینند جگد از نشید
 که آن جایل فساد طلب شود. اگر با این نظر می‌بینند که می‌توانند از این علم فتنه بر افزایش
 بمحض پر طلاق نباشند و اوصلاح در این ویدکه در این کفر گردیده است اما این سایه این براهم
 فرماید. اما نیاین امر علیی نام صفری ایشان رفته بخوبی است اما آن سفسه در نیزه رسیده است
 و نیزه که مکر رازه نزدیک است اینی بیام و اور که از جایز تجھان می‌باشد نیزه است اما این نیزه
 جگر نایی بوسی نتواند کرد اما از اول رفاقت می‌باشد عالیون عاده نمایند. اما اچون مقصود
 می‌بینند جگد پاره و اولن و کبو قبول نمی‌باشد اما جگد مشع پیمان خود کرد و اگر رعایت
 اندن و کو در ربار نمایند. اما با محله همان بروکه نمی‌باشد اما پیویس قرائدو
 پیش از و برسیده است اما با خدا و اعدام می‌بینند جگد اعدام کردند. اما اگر دیگر نباشد
 با اینسان و هر دو از از ریحان می‌باشد چنانچه ای او و او نمایند اما من بعد از شیر فساد جو شده است روان طبله
 از میان اساس کو ای سلطان نموده است اما احتمال اینکه این نیزه که نیزه می‌باشد ای این نیزه ای اعدام
 می‌باشد اگر این نیزه بچشم داشته باشد این حالت می‌باشد و حاصل این نیزه همچنان می‌باشد

فریدی پر خواهاد او زنی مده اگستین کولم آهنین توپی صاعقه ده ادو و فقره
 غیر منقوطه تپه برداری و اصل علاج کرد و مده اور عساکر عدو هراس سرو داد
 او از اول شمسی بکوب بوده مده او بزیاده سرمه زو پیچ کم نداشتند مده او بجه
 کار بیکار بخیان بیگانه صفت کشیدند اشتریه دون مده ایا سرمه زو هر را داد
 شد زبون مده اکر میشید زاده آن بی او ببوده بیهه آسندند مده افسبیه
 همن جعل مله که هم اعتماد را مده امها بیگن سپاهدار فرید حبک
 مده ایان عرف بخون مرثیه ایاد باز پیچیدند مده عالیجاوه سیف خان کراز حباب
 سلک مده ایان بوریدند از اعلان بیگانه ایاد پیشنهاد پایه بوده مده ایچون دین
 زمان از بجان انتقام نمودند مده تصور خیال سهل ساز شد ایچون خبر نمودند مده اکر ضبط
 آن ایکر قائم کردند مده پر خان سیف خان مده اکر چند بیگان پدر قیام راشندند
 حد و از از ده مها ایکار در خود نمودند مده ایا با قدم احلاع است ویا انقدر میگشند
 مده بعد از چند سه ایکار ایکار ایلهه مده ایا احوال جمع آور ده و ایا ایلهه ایلهه
 مده ایاد دخو دیگر از میگال حسنو و تصویب ایلریه بودند مده ایچون خبر کشیدند
 بخود و دکن براند مده ایلکن و کهیان عینهای دا ویلریه بعد عدو او بصوره میگال
 مده ایا باز بیگن تصرف می آوردند مده ایا ایلکل خوان بیشتر میگردد و قوامها بیگن مده

نافرمانی پیر بیان و دادخواه ۱۱ صنف حال کهنه صالحی ۱۱ اکم سایر و دیوارتن
 آسانی ابد و عالم جان نزد ۱۱ اماق رزم آمد و اورا با دلخیان صلح برآورده
 ۱۱ بیان صلح چند سال برآورده ملک بینگال خال آبادانی نزد ۱۱ اکم همها بیگ
 باستقامت ۱۱ بجهه موافق عدم خودفت ۱۱ اسد زبال و غائش باران
 بیاد ۱۱ بزر و صد و شصت ازو هزار بیاد ۱۱ ذکر صوبه و آنواب
 منصور الالک سراج الدوله فتح گلکنده و پورینه و کشته فلان
 وی بدست سید حبیر محمد خان صیریزاده کلان وی سراج الدوله
 سفله مراج را که دیعه بود ۱۱ ثبوت کامنیها بینگاله رسید ۱۱ و جوانی بود
 خود را بحتم ۱۱ دیوانه نشان پیاحت نافهم ۱۱ تند خود کینه چو ۱۱ لال
 در پرورد و دشت کوی ۱۱ ابس اکار آسوب زوال دولت ازو سر زد ۱۱ اوین
 وزیرستان را کیبار باوج ایوان خود جاه برده ۱۱ اوز نام خبر و کل مهات بکف
 صلاح و پروده ۱۱ ماده حسدا را بجئ آورده ۱۱ و آن شنک شزان بینگاه
 و نیا ۱۱ آبار و جبهه سیاه تراز نگ سو ۱۱ امجد و نیا مراسم فرعون شده ۱۱
 بخ خود سراج الدوله ۱۱ اسباب بلاتر تیپه داده ۱۱ ایمان چنان دیوانه کرا
 ایچین ویو اور کار بود ۱۱ الفقہ سراج الدوله هم دادل صوبه و آن و ۱۱

ابیسی از اگر زبان کلکته نجفیده نمایه ای جهان جهان سپاه کیم و در کلکته آورده
 بـ ۱۱ او سکھیده جو و تهر آرا کش داده بـ ۱۱ او فرمان حسب و ماراج عام را داده بـ ۱۱
 اقبال وی وست نمایی باشد بکرد بـ ۱۱ در اجری در کلکته از جماعه اگر زن بـ ۱۱ اکار او
 در زان هنگام مریس تکلمتند و بـ ۱۱ ابیسی سفاین و پاپیره چهار جان بـ ۱۱ بردن بـ ۱۱
 نواب سراج الدول از انجام کار را بگردیده بـ ۱۱ و در ماه اوین از زیر لار و میخانه
 بـ ۱۱ اکار آن باطلی پژوهه خود نیز درین سال بـ ۱۱ سرمه سر عقلي کرد بـ ۱۱
 و از فقره نفره ہویدا می شود بـ ۱۱ بتصویب اقطاع پور میخ بخش در آمد بـ ۱۱
 شرکت چنگ اقدام بـ ۱۱ و جدل نموده بـ ۱۱ پروانه وار سراج الدول را جو بـ ۱۱
 سوا کب او زو منه ای او اهزاره باز کوشیده بـ ۱۱ سعی جان چهار دانه او شوکت
 چنگ بـ ۱۱ او دل نواب صولت چنگ ہست بـ ۱۱ او بچا کپد پس از د قیام داشت
 بـ ۱۱ این در فقره پاکیزه جرسیت بـ ۱۱ ابیسی سبار کناد و زان حین نقله
 آمدہ بـ ۱۱ بر قعه تہذیت فتح پور میخ که از د فقره آن چهار
 چهار تاریخ نصیخ شخون حمی شو و الحمد لله فیم امید او کیا محفل اقبال
 از افق مراد دیده بـ ۱۱ او بیهوب پیغم ابساط و لیکا خدو بـ ۱۱ چنگ آگاه کلکله
 شنگنا نیزه بـ ۱۱ اجهان نقد کام دا مل حذفان حاصل نموده که میزان قیاس شد

۱۱) و فرایج زیانه را فشار طبی رو داده که بودن گشوده ای اینی فتح پور می شد
 با علاوه جنود ایزد مسیحی ۱۱) او کیم سرکب دوست را به امام دل رو غیره نهاد
 حق و ایوب قبیم آن و ای جناب را بزندگی خداو داشت نایزگر علامه ۱۱) او بعد از
 و حلال و دوستی که زاید از کوچه های پایه رساناده است ۱۱) بعد سال حصول عطیه
 از لی از ناده هم تغییر جان او زا پیدا نموده ای از منقوط و دم از منقوط و مقرنه
 سفراه و دعا ۱۱) اجنون را جزوی کیک پز باز کلک بیان او اندوده آمد ۱۱) ۱۱)
 پایه هم سفراه از کلکتة بدر زد ۱۱) فشار کی دکن بصره و انداده بر پیش نهاد
 و برسز زایع کلکتة آمدند ۱۱) عامل سراج الدین در جنگی زیر ازان محل گزینه نهاد ۱۱)
 سراج الدین اخواج بجا نسبت گلگز برد ۱۱) و بطور اولی باز بحاصه اش قیام نمود
 ۱۱) و این شبکون زده ۱۱) بان بجا نزد که هم و بمعاهدت انجام داد ۱۱)
 کسی از خود او بقدم هدایه از نفاق پیش نماید ۱۱) مگر ناکمپنی با اینکه سرمه
 کرده ای بی و بودند ۱۱) امر داده حلکها کرده آنها را پیشتر و داینده نهاد سراج الدین
 صلاح در جبال اعدام دینه صلح گزند نموده ۱۱) و غیره و نهم پیله ره مرشد ای او را
 ۱۱) در این دلایل نسبت بحال زبره ایل در این ۱۱) سید محمد جعفر خان ۱۱)
 در مقام عداوت شد ۱۱) و گفت که ازین کلک برو ۱۱) برو ۱۱) و اینکه

هم اسماں گرویده .^{۱۷۶} در برآمدن ازین گلزاری نشین .^{۱۷۷} ابصرا بی عقل
 والا امرز فردایی کرد .^{۱۷۸} اکه اخواج الگزی تا پلاسی زاده .^{۱۷۹} مستقر فیشند
 .^{۱۸۰} اسرای اردوه ^{۱۸۱} اعلاج توجہ بگنگ و جعن آنها محو .^{۱۸۲} او با خان مکویی
 پچاپلویی درآمده .^{۱۸۳} اکس بجا بر شیفر ساده .^{۱۸۴} خان صعزی این بجواب
 بفرمود .^{۱۸۵} که دیگر مراعل نوکری یک قلم نماده .^{۱۸۶} اینی شود که باز بجرا وسلم
 جناب والا بردم .^{۱۸۷} ایکن درین ایام چون آهدا باطل پژوهه میگاهد طرانه
 نسادند .^{۱۸۸} او نواب عالیجناب آهنگ و فرع نهای بنفس پیش دارند .^{۱۸۹}
 من که رئیس پیرزندی این درده سفید نمود ام .^{۱۹۰} اگر کم ملازمت جنود
 والا گیرم .^{۱۹۱} این زبان افتاده بونامه ای کردم .^{۱۹۲} اعلاج صلاح وقت
 عطان ^{۱۹۳} و انم .^{۱۹۴} اکه در بوج مقام سپاه اسلام پناه پیش بشام .^{۱۹۵} او رسید
 آنکه داد برش مدبریش این کس .^{۱۹۶} اینسته تا دم مردن هر ایام .^{۱۹۷} با جمله ای
 بدست پیش بتو در ملکتی پرسیده .^{۱۹۸} این مقابله اینه زار اینی که پناه آهدا وی پرسید
 .^{۱۹۹} بیرمن و محمن لائی از با جنبده قدم پیش بینه اند .^{۲۰۰} این بیرمن کو رسید
 که از جنبشها مادرم .^{۲۰۱} و محمن لائی که جمهور پیشتر نهاده .^{۲۰۲} این بدل بی قدم قدم پیش
 مده ایمانزرو یک اینه زار مسلم رسیده .^{۲۰۳} ایمان رسیده که جماع و الگزی پیمان گزی پیمانه .^{۲۰۴}

که فلک حمله باز باز و گیراز پرده بیرون آورد. همچنان که اشی تفصیل این اجلد
 بگویند. همچنان که از بقتل آمدن سید عدن والاقدت می اسماح الرول گیری
 به عالی سبی برسر زده. همچنان رخان مسخر اپر کرد و یا ازین جنگ کاه می سودوند.
 با اصرعه چون نایابی کسان فرسناده. همچنان که وقت و فاعل پرده هست. همچنان اپرشن
 پایی خلک بردو دارد. همچنان که پیغمحمد که امرور بساط حرب و هیجان اپر پیغمبر
 نمایم. همچنان دو گرده آله خواهی دارد بود. همچنان فرد اتفاقات میهم آمد که باطل شروع
 تلاش نهایت کام می کند. همچنان از دست امر بشود. همچنان که امروز جدل و نزاع بطریف
 کروه نماید. همچنان دستان بفردا انگذته پایید. همچنان او که بخی دل پیاده داده داشت
 بر زندگانی ام پایان می کسان بظیرین میهن لال پیاپی فرسناده. همچنان میچاره
 همچند فرماید که اکنون مصلح دولت است. همچنان همچشم و جه کوش عز احباب
 نزید. همچنان بال محله روکر دادن میهن لال از حر بکاه بمان بود. همچنان و فوج خیم
 پشت دادنها همه جنود همان. همچنان پنجه ازان موکب کوکب عدو را راج الرول
 صد و دو بر کاب او باند. همچنان دم شام همین روز رسیا پیش می آمدند.
 در گران کج پلاسپرها افلاؤ بپه میال باندل پیکان مذیده. همچنان عزم طرف

جه خود

مرشد آباد باز پس بود ۱۷۰۸ اسپیده دم بجز من سواد این شمرد را
 نهاد ۱۷۰۹ آن روز با یک جهان خان دو سواس همیست برد ۱۷۱۰ او با ولی
 دو نیم از خان و مان چند آمد ۱۷۱۱ در روی غریبت بسوی پیر بنده نهاد
 ۱۷۱۲ در ان جهید کسل خنده می زد ۱۷۱۳ که بیعقل از گرد نامه مای
 بیرون بی روحی ۱۷۱۴ پایان بگوان کود پر پتوار سوار گردیده ۱۷۱۵
 از پیچار گی این بطن خان آشوب داد ۱۷۱۶ تاگه پیکره ابرهال برسیده
 درین چایگاه فیضیست ۱۷۱۷ از پژوهه داراب صروف از گرد انشا
 نهاد ۱۷۱۸ اوزمان روز خلق بد انشا ۱۷۱۹ اسرائیل کفرستاده ۱۷۲۰
 طعایی از طلب داشت که اطفایی جوی کند ۱۷۲۱ غافل ازان ۱۷۲۲
 کرب لکھا سرعکند اینها می پوشد ۱۷۲۳ وزیر ہر کیم داشت پیچه
 نهاد ۱۷۲۴ آن عرقان پناه یعنی کوتکاه ۱۷۲۵ آما پتوار د جایی او بقدم
 نیاز آورده سلام نهاد ۱۷۲۶ اندزو باز گردید که که پری از برای کیم پیچیده
 بلکر آتش دی بزد ۱۷۲۷ او یکم آدم چالاک لرج محل فرستاده ۱۷۲۸
 بیرون از جز داد ۱۷۲۹ اکر سیست کربلی جست و جو او جهان سر کروه و بیان
 نهاده ۱۷۳۰ با ملاو دیاری طالع بحق دام حیدر افشار و دیاری امیر

حکمیت ایشان بر قر را با وحدت و حسکه داشتند و سیده ملائکه را مشترک
 بخواستند که از تمجید آنها بر کوچه اینست . ملائکه سیده محمد حبیر خان مملوک
 آن برخادار را بقتل رسانده . ملائکه پایی و پیری بمنزل حکومت صوره بنگاه
 بنداشتند . ملائکه ایشان دیری که خون ناچن صادرزاده بیگنیاوه . ملائکه
 علام الدود شهید چه گلهای خلکها نمایند . ملائکه آن باود که حیدر جنگ و زخم
 بکشید . ملائکه همان باوده همیشہ جنگ و در بزم بکشید . ملائکه این حبیر خان
 ملائکه از دست بیدار مهاباتیگان باطل شروع و دیده بود . ملائکه این صبرزاده
 دیگی از حبیر خان دید . ملائکه دوستان اُب بردن این ماجرا که میزیند
 و گلهای از تپنگ گلزار عربت چسیند . ملائکه الحوشیده الحاکم الفیاض . ملائکه
 بعثت از باب لهره ملائکه ایشان نامه را با امام جاری و ائمه طراز جاودا از پادشاه یافتند

